

## وصایت در سنت پیامبران الهی و تداوم آن در سیره پیامبر اسلام ﷺ\*

غلامحسین زینلی<sup>۱</sup>

### چکیده

مسئله این پژوهش، بررسی جایگاه «وصایت» در سنت پیامبران الهی و تبیین استمرار آن در سیره پیامبر اسلام ﷺ است. بر پایه گزارش‌های برجای مانده از کتب انبیا، روایات پیامبر اکرم ﷺ، امامان اهل بیت علیهم السلام و نقل‌های تاریخی صحابه، پیامبران الهی در پایان رسالت خویش امت‌ها را بدون سرپرست رها نکرده و برای تداوم هدایت و صیانت از دین، وصی و جانشین تعیین می‌کرده‌اند. هدف این مقاله، واکاوی این سیره مشترک و نشان دادن تطبیق آن در گفتار و رفتار پیامبر اسلام ﷺ است. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و براساس منابع روایی، تاریخی و شواهد نقل شده از صحابه سامان یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چهار تن از امامان اهل بیت علیهم السلام با نقل روایات متعدد از پیامبر ﷺ، و یازده تن از صحابه با گزارش شمار قابل توجهی حدیث، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام را به عنوان وصی پیامبر ﷺ معرفی کرده‌اند. افزون بر این، هجده تن دیگر از صحابه، هرچند روایت مستقیمی نقل نکرده‌اند، اما در اشعار و سخنان خود، متأثر از روایات نبوی، از علی علیهم السلام به عنوان وصی پیامبر ﷺ یاد کرده‌اند. مجموع این شواهد از درجه‌ای از کثرت، هماهنگی و همگرایی برخوردار است که وصایت امیرالمؤمنین علی علیهم السلام از سوی پیامبر اکرم ﷺ را در مرتبه بالایی از تواتر قرار داده و هرگونه تردید در این زمینه را منتفی می‌سازد.

### واژگان کلیدی

وصی، وصایت، علی بن ابی طالب علیهم السلام، وصی پیامبر، اوصیای پیامبران.

مفاهیم و چارچوب نظری

کلمه «وصی» از منظر لغت‌شناسان

ابن فارس می‌نویسد:

وصی (و ص ی)، أصل يدل علی وصل شیئی بشیئی و وصیت الشیئی وصلته (ابن فارس،

۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۱۶).

وصی از ماده (و ص ی) اصلی است که دلالت می‌کند بر اتصال چیزی به چیزی و وصیت

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و پژوهشگر مباحث امامت، قم، ایران (ghhz313@gmail.com).

کردم چیزی را، یعنی آن را وصل نمودم. ابن منظور می‌نویسد:

وَصَّى؛ أوصى الرجل و وصاه: عهد اليه... (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵، ص. ۳۹۴):  
مرد وصیت کرد و او را وصی خود قرار داد، یعنی او را ولیعهد و جانشین خود نمود.

طریحی می‌نویسد:

والوصية من وصى يصى: إذا أوصل الشيء بغير، لأن الموصى يوصل تصرفه بعد الموت بما قبله... الوصاية و هي استنابة الموصى غيره بعد موته في التصرف فيما كان له التصرف فيه... (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص. ۴۴۰):

وصیت از ماده (وصی یصی) بدان معناست که شیئی را به غیر خود برساند، زیرا موصی تصرف خود را پس از مرگ متصل می‌کند به ماقبل آن... و وصایت آن است که موصی غیر خودش را به عنوان نایب انتخاب کند تا بعد از مرگش در همه اموری که او حق تصرف داشته، تصرف کند.

در مجموع آنچه از معنای وصیت به دست می‌آید آن است که در وصیت میان موصی و وصی نوعی پیوستگی و اتصال وجود دارد، چنان که اختیارات موصی بدون هیچ فاصله‌ای به وصی انتقال یافته و توسط او ادامه می‌یابد.

#### وصایت در سیره پیامبران

گزارش‌های محدثان و مورخان بیانگر آن است که پیشینه مسئله وصایت به روزگار نخستین پیامبر الهی حضرت آدم ابوالبشر باز می‌گردد. جناب آدم در آخرین روزهای حیاتش به دستور خداوند فرزند ارشد خود «شیث» را وصی خود قرار داد و میراث نبوت را به او سپرد، و او در تاریخ جهان، نخستین کسی است که به مقام وصایت نائل آمده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص. ۲۴۴؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۳۸۱؛ طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۰۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص. ۴۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۳، ص. ۲۷۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص. ۹۸؛ مسعودی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۴۸-۴۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص. ۵۲).

ابن قتیبه می‌نویسد:

و كان شيث بن آدم... وصى ابيه و ولي عهده (ابن قتیبه، ۱۹۶۹م):  
شیث وصی و ولیعهد پدرش بود.

طبری با ذکر سند از ابن عباس نقل کرده که گفته است:

ولدت حواء لآدم شيثا... و اليه أوصى آدم (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۰۲؛ ابن عساکر،

۱۴۱۵ق، ج ۲۳، ص ۲۷۱):

حواشیت را برای آدم به دنیا آورد و آدم او را وصی خود قرار داد.

طبری می‌افزاید:

لما حضرت آدم الوفات دعا ابنه شیئاً فعهد الیه عهده... و کتب وصیته فکان شیث وصی ابیه آدم علیه السلام و صارت الریاسة من بعد وفاة آدم لشیث... (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۰۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۹۸)؛ چون هنگام وفات آدم فرا رسید، فرزندش شیث را فرا خواند و او را ولیعهد خود قرار داد... و وصیتش را نوشت، پس شیث وصی پدرش آدم شد، و ریاست بر امور مردم بعد از وفات آدم به شیث رسید.

مسعودی می‌نویسد:

و کان قد وصی ابنه شیئاً علیه السلام علی ولده (مسعودی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۸)؛ آدم فرزندش شیث را وصی خود قرار داد بر فرزندانش.

شیخ صدوق با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

إن آدم سأل الله عزوجل أن يجعل له وصياً صالحاً... فأوحى الله تعالى ذكره الیه: یا آدم أوص الی شیث، فأوصی آدم الی شیث... (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴-۱۷۵)؛ آدم علیه السلام از خداوند تقاضا نمود تا برایش وصی صالحی انتخاب کند، پس خداوند به آدم وحی نمود که ای آدم شیث را وصی خود قرار ده، پس آدم شیث را وصی خود قرار داد.

جمع کثیر دیگری از دانشمندان نیز مباحثی شبیه مطالب فوق بیان داشته‌اند (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۵۲؛ قرطبی، ۱۳۸۴ق، ج ۶، ص ۱۴۰؛ تفسیر خازن، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۲۹؛ یعقوبی، بی‌تا: ج ۱، ص ۷)؛ چنان‌که ملاحظه می‌کنید حضرت آدم علیه السلام به دستور خداوند فرزند ارشد خود شیث را به عنوان وصی و ولیعهد خود انتخاب نموده تا ریاست همه فرزندان آدم را پس از درگذشت وی عهده‌دار شود.

شیث فرزندش «انوش» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۲، ص ۲۴۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۹۹). طبری می‌نویسد:

إن شیث لما مرض اوصی ابنه انوش... و قام انوش بعد موصی ابیه شیث لسبب لسیاسة

الملک و تدبیر من تحت یدیه من رعیتیه مقام ایبه شیث (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، صص. ۱۱۱-۱۱۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۲، ص. ۲۴۱)؛  
چون شیث بیمار شد فرزندش انوش را وصی خود قرار داد. و انوش پس از درگذشت پدرش به عنوان جانشین وی مسئولیت حکومت داری و تدبیر همه کسانی که زیردست او بودند را بر عهده گرفت.

انوش فرزندش «قینان» را به وصایت برگزید (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص. ۵۴؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۲۳۰). قینان فرزندش «مهلائیل» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص. ۵۴-۵۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۲۳۰؛ احمد ابن اسحاق، ۲۷۸ق، ج ۱، ص. ۹). مهلائیل فرزندش «یرد» را وصی خود قرار داد (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص. ۵۴-۵۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۲۳۰؛ احمد ابن اسحاق، ۲۷۸ق، ج ۱، ص. ۱۰).  
طبری می نویسد:

فولد یرد لمهلائیل... فکان وصی ایبه و خلیفته (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۵؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۵۴)؛  
مهلائیل فرزندی به نام یرد داشت که وصی و جانشین پدرش شد.

یرد فرزندش «أخنوخ (ادریس)» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، صص. ۵۴-۵۵).

أخنوخ فرزندش «متوشلخ» را به وصایت خویش برگزید (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۱۱).  
متوشلخ فرزندش «لَمَك» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، صص. ۱۱۸-۱۱۹).  
ناحور جناب «نوح عليه السلام» را وصی خود قرار داد (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۱۷۴).  
نوح فرزندش «سام» را وصی خود نمود (یعقوبی، بی تا، ج ۱، ص. ۱۷). مرحوم شیخ صدوق با ذکر سند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که فرمود:

... و أوصی نوح الی سام... (یعقوبی، بی تا، ج ۱، ص. ۱۷).

سام فرزندش «أرفخشذ» را وصی خود قرار داد؛ أرفخشذ فرزندش «شالغ» را وصی خود نمود؛ شالغ فرزندش «عابر» را به وصایت برگزید؛ عابر فرزندش «فالغ» را وصی خود نمود، فالغ فرزندش «أرغو» را وصی خود نمود؛ أرغو فرزندش «ساروغ» را وصی خود قرار داد (یعقوبی، بی تا؛ ج ۱، صص. ۱۷-۲۰).

حضرت ابراهیم عليه السلام فرزندش «اسماعیل» را به عنوان وصی خود انتخاب نمود. مرحوم

صدوق از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود:

... و أوصى إبراهيم إلى ابنه اسماعيل... (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴؛ مسعودی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۷۴-۷۵).

اسماعیل برادرش «اسحاق» را به وصایت انتخاب کرد (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۲۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۳).

اسحاق فرزندش «یعقوب» را وصی خود قرار داد (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴). یعقوب فرزندش «یوسف» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۲۵۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴).

یوسف طبق روایتی «بثریاء» را وصی خود قرار داد (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴)؛ و طبق روایت دیگری برادرش «یهودا» را وصی خود نمود (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۵۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۵۵).

بثریاء «شعیب» را به وصایت برگزید (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴).

شعیب «موسی بن عمران» را وصی خود نمود (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴).

حضرت موسی ﷺ در روزهای پایان زندگی به دستور خداوند پسر عمویش «یوشع بن نون» را به عنوان وصی خود انتخاب نمود و میراث نبوت را به او سپرد و او را به عنوان وصی و جانشین خود به بنی اسرائیل معرفی نمود و به آنان دستور داد از او پیروی کنند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۹۳؛ یعقوبی، بی تا: ج ۱، ص ۴۶؛ ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۱، ص ۱۷۵).

صدوق از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود:

و أوصى موسى بن عمران إلى يوشع بن نون... (ابن بابويه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۶).

کلینی از امام صادق ﷺ نقل کرده است که فرمود:

و أوصى موسى ﷺ إلى يوشع بن نون (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۳)؛

ابن عساکر از برخی از تابعین نقل کرده است که گفته است:

أن موسى ﷺ لما ودّع أهله و ولده و أمه أرسل إلى يوشع فاستخلفه على الناس و خرج إلى ملك الموت... (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۱، ص ۱۷۵)؛

چون موسی ﷺ با خانواده و فرزندان و مادرش وداع کرد، به دنبال یوشع بن نون فرستاد و او را جانشین خود قرار داد بر مردم، و به سوی فرشته مرگ شتافت.

یعقوبی نیز نوشته است:

وكان موسى عليه السلام لما حضرته وفاته أمره الله عزوجل أن يدخل يوشع بن نون إلى قبة الزمان... ويوصيه أن يقوم بعده في بني إسرائيل (يعقوبی، بی تا: ج ۱، ص ۴۶)؛  
چون هنگام وفات موسی عليه السلام فرا رسید خداوند به او دستور داد تا یوشع بن نون را وارد گنبد زمان نماید و به او وصیت کند که پس از وی اداره امور بنی اسرائیل را بر عهده گیرد.

در میان اوصیای پیامبران گذشته جناب یوشع بن نون بیشترین شباهت را به وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امام علی بن ابی طالب عليه السلام دارد (ر.ک: جعفر مرتضی عاملی، الإمام علی و النبی یوشع).

برخی از مفسران مسلمان معتقدند مقصود از «الیسع» در آیه ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ...﴾ (انعام: ۸۶)، همان یوشع بن نون است. آنان بر این باورند که «یوشع» واژه‌ای عبری است که عربی آن به صورت «الیسع» تلفظ شده است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۵۷۵؛  
أبی السعود، ۹۷۳ق، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۲۶).

یوشع بن نون «داود» را وصی خود قرار داد (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۴).  
داود فرزندش «سلیمان» را به وصایت خویش برگزید (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۶؛  
مسعودی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۷۰؛ یعقوبی، بی تا: ج ۱، ص ۵۶).

آصف بن برخیا «زکریا» را به وصایت برگزید (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۶).  
زکریا «عیسی بن مریم عليه السلام» را وصی خود نمود (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۶).  
عیسی عليه السلام «شمعون حمون الصفا» را وصی خود قرار داد.  
صدوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

و أوصی عیسی بن مریم عليه السلام الی شمعون بن حمون الصفا... (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۷۶).

ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده که گفته است:

لما فرغ عیسی عليه السلام من وصیته واستخلف شمعون... (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۷، ص ۴۷۶).

مسعودی می نویسد:

... ثم جمع أصحابه و أوصی الی شمعون و أمرهم بطاعته و سلم الیه الاسم الأعظم و التابوت... (مسعودی، ۱۴۲۳ق، ص ۸۳).

ابن جوزی می نویسد:

و شمعون، و كان من الخواريين و هو وصي عيسى عليه السلام (ابن جوزی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص. ۳۲).

شمعون حمون الصفا به دستور خداوند «یحیی بن زکریا» را وصی خود نمود.  
صدوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

... و أوصى شمعون الی یحیی بن زکریا... (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص. ۱۷۶).  
مسعودی می نویسد:

فلما حضرت شمعون الوفاة أوحى الله اليه أن يستودع نورالله و الحكمة و جميع مواريث الأنبياء يحيى بن زکریا ففعل و أوصى و سلم اليه و مضى (مسعودی، ۱۴۲۳ ق، ص. ۸۵)؛  
چون هنگام وفات شمعون حمون الصفا فرارسید خداوند به او وحی نمود که جمیع میراث‌های پیامبران را نزد یحیی بن زکریا به ودیعت گذارد. او نیز چنین کرد و او را وصی خود نمود و چشم از جهان فرو بست.

قابل ذکر است شبیه توضیحاتی که درباره شماری از اوصیاء پیامبران الهی در صفحات گذشته ذکر شده، درباره دیگر اوصیاء نیز در کتاب‌های یاد شده آمده است که به جهت رعایت اختصار، از بیان آن خودداری می‌کنیم.

چنان‌که ملاحظه شد، تعیین وصی توسط پیامبران گذشته، آن‌هم به دستور خداوند، روشی فراگیر و مستمر بوده است و طبیعی است که پیامبر عزیز اسلام نیز هماهنگ با دیگر پیامبران الهی، برای خود وصی و جانشین تعیین نماید و دلیلی وجود ندارد که کسی بتواند با استناد به آن، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را از این سنت حسنه مستثنی نماید. روایات متعدد بر جای مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منابع معتبر روایی فریقین ثبت شده نیز بیانگر آن است که آن حضرت نیز همانند پیامبران گذشته برای خود وصی تعیین نموده، و وصی ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است (بغوی، ۱۴۲۱ ق، ج ۴، ص. ۳۶۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۴۲، ص. ۳۹۲؛ ابن حنبل، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص. ۶۱۵؛ طبری، ۱۴۰۴ ق، قپانچی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص. ۶۲؛ طبری، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص. ۳۲۱-۳۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۲، ص. ۶۲-۶۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنان خود بر دو امر تأکید کرده‌اند: نخست این‌که پیامبران پیشین وصی داشته‌اند. ایشان از اوصیاء شماری از پیامبران نیز نام برده‌اند. و دوم این‌که خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای خود وصی تعیین نموده‌اند و وصی ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص. ۱۷۴-۱۷۶؛ بغوی، ۱۴۲۱ ق، ج ۴، ص. ۳۶۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق،

ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۲۱).

#### حدیث سلمان فارسی و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام

چنان که اشاره شد، روایاتی که نشان می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان وصی خود انتخاب کرده‌اند متعدد است. یکی از این روایات، حدیث جناب سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این حدیث طبق نقل طبرانی چنین است:

حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمی، حدثنا ابراهیم بن الحسن الثعلبی، حدثنا یحیی بن یعلی، عن ناصح بن عبدالله، عن سماک بن حرب، عن ابي سعید الخدری، عن سلمان قال: قلت لرسول الله، لکل نبی وصی، فمن وصیک؟ فسکت عتی، فلما کان بعد رأی فقال: یا سلمان! فأسرعت الیه قلت: لیک. قال: تعلم من وصی موسی؟ قلت: نعم، یوشع بن نون. قال: لم؟ قلت: لأنه کان أعلمهم. قال: فإن وصی و موضع سری و خیر من أترک بعدی، ینجز عدتی و یقضی دینی: علی بن ابی طالب (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۲۱)؛ سلمان فارسی می‌گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا برای هر پیامبری وصی وجود دارد، وصی شما کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت فرمودند و در فرصت دیگری که مرا دیدند فرمودند: ای سلمان! من به سرعت خود را به پیامبر رساندم و عرض کردم بفرمائید. حضرت فرمود: آیا می‌دانی وصی موسی علیه السلام چه کسی بود؟ عرض کردم: بله، یوشع بن نون. پیامبر فرمود: چرا؟ گفتم: برای این که او داناترین آنان بود. پیامبر فرمود: وصی من و حامل اسرار من و بهترین کسی که پس از خودم باقی می‌گذارم علی بن ابی طالب علیه السلام است.

طبرانی در ذیل حدیث می‌نویسد:

قوله: وصی. یعنی أوصاه فی أهله لا بالخلافه و قوله خیر من أترک بعدی یعنی من اهل بیته (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۲۱؛ هیشمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۱۳)؛ طبرانی که سند حدیث را پذیرفته در ذیل حدیث به توجیه آن پرداخته و می‌نویسد: این که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «وصی» یعنی او را وصی خود قرار داد در میان اهل بیت اش، نه در مسئله خلافت. و این که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «خیر من أترک بعدی» یعنی این که علی علیه السلام در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد است.

توثیق رجالی سند حدیث طبرانی

اینان عبارتند از:

## ۱. محمد بن عبدالله الحضرمی

ذهبی می نویسد:

الشیخ الحافظ الصادق: محدث الكوفة، ابوجعفر محمد بن عبدالله بن سلیمان الحضرمی، الملقب بمطین... صنف «المسند» و «التاریخ» و كان متقناً و قال الدارقطني: ثقة جبل و قال الخليلي: ثقة حافظ (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۴۱-۴۲).

ذهبی در جای دیگری می نویسد:

محمد بن عبدالله الحضرمی الحافظ، محدث الكوفة و ثقة الناس (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۳، ص ۶۰۷).

هیثمی در ذیل حدیثی که حضرمی در سند آن قرار داد نوشته است:

رواه الطبرانی عن شیخه محمد بن عبدالله الحضرمی و هو ثقة (هیثمی، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۱۰۱).

حاکم نیشابوری روایات فراوانی نقل کرده که محمد بن عبدالله حضرمی در سند آن قرار دارد و در ذیل روایات نوشته است: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۵۳-۴۷۷؛ ج ۲، ص ۲۹-۴۸۱؛ ج ۳، ص ۴۱-۵۶؛ ج ۴، ص ۱۱۱-۵۶) که نشان می دهد حاکم نیشابوری محمد بن عبدالله حضرمی را ثقة می داند.

## ۲. ابراهیم بن الحسن الثعلبی

ابن حبان نام وی را در کتاب *الثقات* ذکر نموده که بیانگر ثقة بودن او نزد ابن حبان است (عجلی، ۱۴۰۵ق، ج ۸، ص ۸۰).

ابن ابی حاتم رازی می گوید: از پدرم درباره او سؤال کردم پاسخ داد: مرد بزرگی است (ابی حاتم، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۹۲).

ذهبی از وی نام برده و سخن ابوحاتم را درباره او نقل کرده و هیچ سخنی در جرح یا تعدیل وی بیان نکرده است (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۶، ص ۶۱).

برخی از عالمان نام وی را ابراهیم بن الحسن الثعلبی ذکر نموده اند همچنین قابل ذکر است اکثر روایاتی که وی نقل کرده در باب فضائل اهل بیت است و همین امر موجب شده تا رجال شناسان او را مسکوت گذاشته و کمتر به شرح حال او بپردازند.

## ۳. یحیی بن یعلی المحاربی

ذهبی می نویسد:

یحیی بن یعلی المحاربی ثقة (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۴، ص ۴۱۵).

مزى می نویسد:

قال ابوحاتم: ثقة و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات و روى له الباقرن سوى الترمذی (مزى، ۱۴۱۳ق، ج ۳۲، ص ۴۸).

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

یحیی بن یعلی المحاربی كوفي ثقة (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۹).

وی در جای دیگری می نویسد:

قال ابوحاتم: ثقة و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۲۶۵).  
ابن حجر می افزاید: بخاری، مسلم، ابی داود، نسائی، ابن ماجه و جمع كثير دیگری از محدثان ثقة از وی حدیث نقل کرده اند که نشان می دهد آنان او را ثقة می دانسته اند.

۴. ناصح بن عبدالله

ذهبی درباره وی می نویسد:

كان من العابدين، ذكره الحسن بن صالح، فقال: رجل صالح، نعم الرجل (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۴، ص ۲۴۰).

ابوالحجاج مزى می نویسد:

قال ابن حبان: كان شيخاً صالحاً غلبَ عليه الصلاح وقال حسن بن صالح: ناصح بن عبدالله المحلمى نعم الرجل وقال احمد بن عدی: هو بمن يكتب حديثه.  
مزى می افزاید: جمعی از محدثان ثقة از وی روایت نقل کرده اند که ابن ماجه و ترمذی از آن جمله اند این بیانگر آن است که آنان او را ثقة می دانسته اند (مزى، ۱۴۱۳ق، ج ۳۲، ص ۴۸).

ترمذی نیز در سنن خود از وی روایت نقل کرده است که نشان می دهد او را ثقة می داند. (ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۲۷)

ابایعقوب فسوی فارسی نام ناصح بن عبدالله را در شمار کسانی ذکر نموده که انسان با میل و رغبت از آنان حدیث نقل می کند (فسوی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۳۵ و ۴۵). این سخن فسوی نیز به نوعی توثیق او محسوب می شود.

بزار نیز درباره ناصح بن عبدالله گفته است:

و هو لين الحديث (عتکی بزار، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰، ص ۱۸۹).

قابل ذکر است ناصح بن عبدالله جزء آن دسته از راویان حدیث است که اکثر روایات وی در

باب فضائل اهل بیت پیامبر ﷺ است. همچنین برخی از رجال شناسان مانند عبدالله بن عدی او را جزء شیعیان کوفه به شمار آورده‌اند؛ این امر موجب شده تا برخی از رجال شناسان او را تضعیف کنند. از آن جا که تضعیف او جنبه اعتقادی و مذهبی دارد، لذا چنان که ذهبی در شرح حال اَبان بن تغلب تصریح کرده این گونه تضعیف‌ها خدشه‌ای به وثاقت شخص وارد نمی‌سازد (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۵۰).

#### ۵. سماک بن حرب

ذهبی درباره او می‌نویسد:

سماک بن حرب صدوق صالح، من اوعیة العلم، مشهور. قال یحیی بن معین: سماک ثقة وقال ابوحاتم: ثقة صدوق وقال العجلی: جائز الحدیث (ذهبی، بی تا، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۳).

ابوالحجاج مزّی می‌نویسد:

قال یحیی بن معین: ثقة. قال احمد بن عبدالله عجلّی: کان جائز الحدیث لم یترک حدیثه أحد ولم یرغب عنه أحد، وقال ابوحاتم: صدوق ثقة. وقال احمد بن حنبل: سماک اصلح حدیثاً من عبدالملک بن عمیر وقال النسائی: لیس به یأس، استشهد به البخاری وروی له الباقون (مزّی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، صص ۱۱۹-۱۲۱).

#### ۶. ابوسعید خدری و سلمان فارسی

آنان از بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ بوده و بی‌نیاز از توثیق‌اند.

نگاهی به محتوای حدیث

چنان‌که ملاحظه شد سند حدیث مورد نظر، صحیح و بدون ایراد است. اما در بحث محتوی، از حدیث یاد شده نکاتی استفاده می‌شود که خلاصه آن به قرار ذیل است:

۱. مسئله وصّی پیامبر ﷺ از مسائلی بوده که برای بزرگان صحابه مطرح بوده و آنان به دنبال آن بودند تا از آن آگاهی یابند. تقاضای جناب ابوسعید خدری و شمار دیگری از صحابه، از سلمان و سؤال او از رسول خدا ﷺ با همین هدف صورت گرفته است.

۲. حدیث یاد شده نشان می‌دهد همه پیامبران گذشته وصّی داشته‌اند «لکل نبی وصّی» و همین امر این سؤال را در اذهان صحابه مطرح کرده که طبق این قاعده باید رسول خدا ﷺ نیز وصّی داشته باشد، لذا درباره وصّی ایشان از آن حضرت سؤال می‌شود و حضرت وصّی خود را معرفی می‌کند.

۳. حدیث یاد شده دلالت دارد که وصی هر پیامبری باید داناترین فرد امت آن پیامبر باشد، و وصی پیامبر اسلام داناترین فرد امت پیامبر ﷺ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام است. و عواملی چون خویشاوندی در وصایت آن حضرت نقشی نداشته است. خود این شرط که وصی پیامبر باید داناترین فرد امت اسلامی باشد نشان می‌دهد که علی علیه السلام و وصی پیامبر علیه السلام است. در مسئله خلافت و جانشینی پیامبر علیه السلام نه در میان اهل بیت پیامبر، چون برای این که شخصی جانشین پیامبر باشد در میان اهل بیت ایشان لازم نیست که داناترین فرد امت باشد. این خلیفه و پیشوای امت است که باید برترین و داناترین فرد امت باشد تا مردم انگیزه داشته باشند از او پیروی کنند. چون اگر جانشین پیامبر و پیشوای مسلمانان از هر نظر در حد خود مردم باشد آنان با میل و رغبت از او پیروی نخواهند کرد.

۴. این که ابوسعید خدری که خود از چهره‌های برجسته صحابه پیامبر علیه السلام به شمار می‌آید مستقیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمی‌کند، بلکه از سلمان تقاضا می‌کند تا او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره وصی ایشان سؤال کند، نشان می‌دهد که سلمان نزد پیامبر علیه السلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

۵. این حدیث نشان می‌دهد علی بن ابی طالب علیه السلام علاوه بر این که وصی پیامبر علیه السلام است، محرم راز پیامبر علیه السلام نیز هست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصرار زندگی خود را به آن حضرت سپرده‌اند (... و موضع سزی...).

۶. این حدیث گویای آن است که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر علیه السلام از هر جهت بهترین فرد امت اسلامی است و در میان امت اسلامی کسی بهتر از او یا در حد او وجود ندارد (... و خیر من اترک بعدی...).

۷. به دلالت این حدیث، علی بن ابی طالب علیه السلام به وعده‌ها و تعهدات پیامبر علیه السلام وفا نموده و به آنها جامه عمل پوشیده است (... ینجز عدتی و یقضی دینی...).

۸. ذکر نام وصی موسی جناب یوشع بن نون نشان می‌دهد او در میان اوصیای پیامبران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است؛ روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان می‌دهد میان علی بن ابی طالب علیه السلام و یوشع بن نون مشترکات فراوانی وجود دارد (ر.ک: جعفر مرتضی عاملی، الإمام علی و النبی یوشع).

۹. اقدام طبرانی در توجیه حدیث نشان می‌دهد که وی صحت سند حدیث را پذیرفته است چرا که اگر صحت سند حدیث را نپذیرفته باشد، نوبت به توجیه دلالت حدیث نمی‌رسد و این مطلب حقیقتی است که برخی از عالمان اهل سنت نیز به آن اذعان کرده‌اند.

محقق معجم کبیر طبرانی آقای حمدی عبدالمجید السلفی در ذیل صفحه‌ای که حدیث در آن نقل شده سخنی از یکی از دانشمندان اهل سنت که در یکی از نسخه‌های معجم کبیر طبرانی در ذیل حدیث نوشته را نقل کرده است.

وی می‌نویسد:

بها مش نسخة الفاتح: من أين لك هذا يا ابا القاسم، و الحدیث لیس بصحیح و لو كان صحیحاً لم یقبل التأویل و هو بمعنی الخلافة لا كما قلت أنت (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۲۲۱).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید نویسنده این جملات، حدیث وصایت را که طبرانی نقل کرده، صحیح نمی‌داند اما تصریح می‌کند که اگر حدیث صحیح باشد قابل تأویل و توجیه نیست و دلالت آن بر جانشینی بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام است. بگذریم از این‌که چنان‌که در صفحات قبل در بررسی سند این حدیث گذشت، روشن شد که سند حدیث صحیح است از این رو ادعای دانشمند یاد شده مبنی بر عدم صحت سند حدیث، ادعایی نادرست است.

توجیه سخن پیامبر «وصی» توسط طبرانی به وصایت علی علیه السلام در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و نه در مسئله خلافت و برای عموم مردم، توجیهی ناروا و بدون دلیل است، زیرا کلمه «وصی» در سخن پیامبر عام است و نشان می‌دهد علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است در همه زمین‌ها و همه مناصب و وظایفی که پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار آن بوده‌اند و برای همه اقشار جامعه؛ و هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی با استناد به آن بتواند این کلمه عام را از عمومیت خارج ساخته و آن را به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دهد.

توجیه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «و خیر من أترك بعدی» توسط طبرانی به این‌که علی علیه السلام بهترین فرد از اهل بیت پیامبر است (نه بهترین فرد امت اسلامی) نیز توجیهی ناروا و بدون دلیل است. زیرا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله عام است و دلیلی وجود ندارد که کسی بتواند با استناد به آن، این سخن عام را از عمومیت خارج ساخته و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دهد. نتیجه آن‌که علی علیه السلام به صراحت حدیث یاد شده بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد امت پیامبر صلی الله علیه و آله است و در میان امت اسلامی، فردی در حد ایشان و یا بهتر از آن حضرت وجود ندارد. به ویژه آن‌که برخی از آیات قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله هم مؤید روایت فوق بوده و توجیه طبرانی را نفی می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» بینه: (۷) علی بن ابی طالب علیه السلام را مصداق «خیر البریه» دانسته‌اند (طبری، جامع البیان، ج ۳، ص.

۱۷۱؛ خوارزمی، ص. ۱۷۸؛ گنجی، ص. ۲۴۶؛ جوینی، ج ۱، ص. ۱۵۶؛ ابن حجر هیتمی، ص. ۱۶۱؛ جمال الدین زرنندی، ص. ۹۲).

مفسران مسلمان در معنای کلمه «البریة» در این آیه به دو دسته تقسیم شده‌اند. بخشی از آنان کلمه «البریة» را به معنای انسان دانسته‌اند (فخر رازی، ج ۳۲، ص. ۲۴۸) و از آن جا که طبق فرموده رسول خدا ﷺ علی علیه السلام مصداق «خیر البریه» است پس آن حضرت برترین انسان است.

اما بخش بیشتری از مفسران کلمه «البریة» را در آیه یاد شده به معنای مطلق مخلوقات خداوند گرفته‌اند که شامل همه موجودات و از جمله شامل انسان‌ها، پیامبران الهی و فرشتگان هم می‌شود (قمی، ج ۲، ص. ۴۳۲؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص. ۳۴۵۴؛ سمرقندی، بحرالعلوم، ج ۳، ص. ۶۰۴؛ طبرانی، ج ۶، ص. ۵۳۸؛ طوسی ج ۱۰، ص. ۳۹۱؛ طبرسی، ج ۱۰، ص. ۷۹۵؛ ابن عطیه، ج ۵، ص. ۵۰۸).

بنابر دیدگاه این دسته از مفسران، علی بن ابی طالب علیه السلام نه تنها برتر از انسان‌های معمولی، و صحابه پیامبر ﷺ، بلکه برتر از پیامبران الهی و فرشتگان مقرب درگاه خداوند نیز است. همچنین محدثان مسلمان از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که حضرت درباره علی علیه السلام فرموده‌اند:

علی خیر البشر من ابی فقد کفر (خطیب بغدادی، ج ۳، ص. ۴۰۹؛ گنجی، ص. ۲۴۵-۲۴۶؛ محب طبری، ص. ۹۶).

این حدیث صراحت دارد که علی بن ابی طالب علیه السلام نه تنها در میان امت پیامبر بهترین فرد است بلکه در میان امت‌های گذشته نیز نظیر او وجود نداشته است. نیز در حدیث متواتر «طیر مشوی» از انس بن مالک نقل است:

كُنْتُ أُحَدِّثُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَدِمَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَفُخَّ مَشْوِيٌّ، فَقَالَ «اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ»، قَالَ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَجَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى حَاجَةٍ، ثُمَّ جَاءَ، فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى حَاجَةٍ، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَفْتَحْ»، فَدَخَلَ، فَقَالَ «مَا حَبَسَكَ عَلِيٌّ»، فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ آخِرَ ثَلَاثِ كَرَّاتٍ يَزِدُّنِي أَنْسَ يَزْعُمُ أَنَّكَ عَلَى حَاجَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟» فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُ دُعَاءَكَ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحِبُّ قَوْمَهُ». (حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ق، ج ۵، ص. ۳۳۷).

افزون بر روایات یاد شده، روایات متعدد دیگری نیز از پیامبر ﷺ در دست است که نشان

می دهد علی بن ابی طالب علیه السلام برترین فرد امت اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. چرا که آن حضرت در همه فضائل الهی و انسانی سرآمد مردم عصر خویش، بلکه سرآمد امت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

در علم اُعلم امت پیامبر است. قال علیه السلام:

أعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام (خوارزمی، ص. ۸۲؛ متقی، ج ۱۱، ص. ۶۱۴).

و قال علیه السلام:

إنه لأول اصحابی اسلاماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حِلماً (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص. ۲۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص. ۱۰۹۹؛ متقی هندی، ج ۱۱، ص. ۶۰۵).

در جهاد، مجاهدترین فرد امت پیامبر است. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها یکی از مجاهدت های آن حضرت یعنی قتل عمرو بن عبدود در غزوه احزاب را در نقلی برتر از عبادت انس و جن، و در نقل دیگری برتر از تمام اعمال امت پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت دانسته اند.

قال علیه السلام:

لُبَّارِزَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ وَذِي يَوْمِ الْحُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ق، ج ۵، ص. ۱۸۴؛ متقی هندی، ج ۱۱، ص. ۶۲۳).

و قال علیه السلام يوم الأحزاب:

لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (الحی، المواقف، ج ۳، ص. ۶۳۷).

امیرالمؤمنین علیه السلام در دیگر فضائل انسانی و الهی نیز بیگانه و بی نظیر است.

نتیجه ای که از مباحث فوق حاصل می شود آن است که توجیه طبرانی در ذیل حدیث وصیت که می خواهد جمله «و خیر من اُتُرک بعدی» از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل کند بر این که علی علیه السلام در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد است نه در میان همه اُمت، این توجیه نه تنها توسط خود حدیث وصیت نفی می شود، بلکه برخی از آیات قرآن و شمار زیادی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را به صراحت نفی می کند.

بگذریم از این که براساس آنچه خود طبرانی در توجیه خود در ذیل حدیث پذیرفته است که علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، به طریق اولی بهترین فرد اُمت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خواهد بود، چرا که به دلالت روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان خود علی بن ابی طالب علیه السلام، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از دیگر آحاد اُمت اسلامی اند، و وقتی علی علیه السلام برترین فرد آنان باشد، به طریق اولی برترین فرد دیگر آحاد اُمت اسلامی نیز خواهد بود. در سخنان

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که فرمود:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ (نهج البلاغه، خطبه ۲)؛

هیچ کس از این امت را نمی‌توان با اهل بیت پیامبر صلوات الله عليهم مقایسه نمود.

پیشتر گذشت که رسول خدا صلوات الله عليهم علی بن ابی طالب علیه السلام را مصداق خیر البریه در آیه ﴿أَوْلِيَاكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (بینه: ۷) دانسته بودند و خیر البریه به معنای برترین مخلوق خداوند است و در حدیث «طیر مشوی» علی علیه السلام را محبوب‌ترین فرد امت اسلامی نزد خود و خداوند دانسته بودند و در جنگ احزاب قتل عمرو بن عبدود به دست امیرالمؤمنین علیه السلام را برتر از تمام اعمال امت اسلامی تا قیامت معرفی کرده بودند.

نتیجه آن که براساس توجیه خود طبرانی علی علیه السلام بعد از پیامبر صلوات الله عليهم برترین فرد امت اسلامی است و کسی برتر از ایشان وجود ندارد و کلمه «وصی» نیز در این حدیث به معنای جانشینی پیامبر است. پس از آن حضرت، برای همه مردم و آنچه مورد نیاز صحابه بوده و در سؤال سلمان از رسول خدا صلوات الله عليهم مطرح شده، این مسئله بوده است نه چیز دیگری. به خصوص که رسول خدا صلوات الله عليهم در این حدیث یوشع بن نون را به عنوان مثال ذکر کرده‌اند، چون او مشهورترین اوصیاء پیامبران است و یوشع کسی است که موسی بن عمران علیه السلام او را پس از خود جانشین خود قرار داد بر تمام امتش.

تواتر اخبار وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام

چنان‌که پیشتر گذشت، حدیث سلمان فارسی از رسول خدا صلوات الله عليهم در مورد اثبات وصایت علی علیه السلام برای پیامبر صلوات الله عليهم از صراحت کافی برخوردار است. اما دلیل اثبات وصایت آن حضرت اختصاص به حدیث فوق نداشته بلکه روایات متعددی با این مضمون توسط عدّه زیادی از صحابه از رسول خدا صلوات الله عليهم نقل شده است.

اسامی شماری از این افراد و آثاری که روایاتشان در آن ثبت شده به قرار ذیل است:

۱. انس بن مالک: (احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۱۵) وی حدیث سلمان فارسی را با تفاوت اندکی نقل کرده است. وی حدیث دیگری نیز درباره وصی بودن علی علیه السلام نقل کرده است (تاریخ دمشق: ج ۴۲، ص ۳۸۶؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ گنجی، کفایة الطالب، ص ۲۱۲).

۲. بریده اسلمی: وی از رسول خدا صلوات الله عليهم نقل کرده که فرمود: «لکل نبی وصی و وارث، ص. و إن علیاً وصی و وارثی» (بغوی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۳۶۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۷۳).

۳. علی علیه السلام:

حدیث ایشان معروف به حدیث «یوم الدار» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال سوم بعثت در اجتماع فرزندان عبدالمطلب درباره علی علیه السلام فرمود:

... إن هذا أخي و وصی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا (فرات کوفی، تفسیر فرات، ج ۱، ص ۳۰۲؛ طبری، تهذیب الآثار، مسند علی علیه السلام ج ۳، ص ۶۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۶۲-۶۳؛ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۶۷).

امیرالمؤمنین علیه السلام به جز حدیث فوق: روایات دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که بیانگر وصایت ایشان است (ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۵۸۶ و ص ۷۱۷).

۴. عبدالله بن عباس:

وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت فرمود:

... هذا علی بن ابی طالب وصی رسول رب العالمین و امام المتقین... (خطیب، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۳۲۶-۳۲۷).

ابن عباس سه حدیث دیگر نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است (گنجی، کفایة الطالب، ص ۱۶۸، باب ۳۷؛ هیثمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۱۱؛ قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۷۱؛ ابویعلی موصلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۴۴).

۵. ابویوب انصاری: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود:

أما علمت أن الله عزوجل إطلع علی أهل الأرض فاختار منهم اباک فبعثه نبیاً؛ ثم إطلع الثانية فاختار بعلک فأوحی الیّ فأنکحته و اتخذته وصیاً (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۷۱؛ هیثمی، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۵۳).

۶. ابوهریره: وی حدیث سلمان فارسی را که پیشتر نقل شد با کمی تفاوت نقل کرده است (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۴).

۷. ابوسعید خدری: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

... فإن وصی... علی بن ابی طالب علیه السلام (طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۲۱؛ هیثمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۱۳).

۸. ابوذر غفاری: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

أنا خاتم النبیین و علی خاتم الأوصیاء (ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۴).

۹. أم هانی دختر ابوطالب علیها السلام: وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

إن الله جعل لكل نبي وصياً فثبيت وصى آدم، و يوشع وصى موسى و آصف وصى سليمان و شمعون وصى عيسى عليه السلام و عليّ وصى، و هو خير الأوصياء... (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۴۸).

۱۰. أم سلمه همسر رسول خدا صلى الله عليه وآله: وی از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمود:

يا أم سلمة هذا علي أمير المؤمنين و سيد المسلمين و وعاء علمي و وصي (گنجی، كفاية الطالب، ص ۱۶۸؛ هيثمي، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۱۱).

تصريح جمع ديگري از صحابه به وصي بودن اميرالمؤمنين عليه السلام

به جز يازده نفر از صحابه که نام شان در صفحات گذشته ذکر شد و هريك از آنان روايتی از رسول خدا صلى الله عليه وآله در باب وصايت علي عليه السلام نقل کرده بودند، شمار ديگري از صحابه نيز گرچه روايتی در باب وصايت اميرالمؤمنين عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل نکرده اند، اما در سخنان و اشعار خود از اميرالمؤمنين علي عليه السلام به عنوان وصي پيامبر صلى الله عليه وآله ياد کرده و اعتقاد راسخ خود را به وصايت آن حضرت ابراز داشته اند.

از آن جا که سخنان اين دسته از اصحاب پيامبر صلى الله عليه وآله تحت تأثير روايات رسول خدا صلى الله عليه وآله بيان شده، از اين رو، آنان را نيز می توان جزء راويان روايات وصايت اميرالمؤمنين به شمار آورد. اينان عبارتند از:

۱. عبدالله بن ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب: وی سروده است:

وصی النبى للمصطفى و ابن عمه

فمن ذا يدانيه و من ذا يقار به

(ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۷؛ ابن ابی الحديد، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۴۷؛ ج ۱۳، ص ۲۳۱)

۲. حسان بن ثابت انصاری: وی سروده است:

ألسيت أخاه فى الهدى و وصيه

و أعلم منهم بالكتاب و بالسنة

(احمد ابن اسحاق، ج ۲، ص ۱۲۸؛ ابن ابی الحديد، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۵)

۳. ابوالهيثم بن تيهان: وی گفته است:

إن الوصى إمامنا و ولينا

بـرح الخفا و باحت الأسرار

(ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۳۰۷؛ ابن ابی الحديد، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۴)

۴. خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین): وی خطاب به عایشه سروده است:

وصی رسول الله من دون أهله

وأنت على ما كان من ذاك شاهده

(ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۳۲۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ق، ج ۵، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ ابن ابی الحدید،

۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۱۹۶)

۵. جریر بن عبدالله بجلی: وی سروده است:

علياً عنيت وصي النبي

نجالد عنه غواة الأمم

(منقری، وقعه صفین، ص ۱۸ و ص ۴۹)

۶. زیاد بن لبید انصاری: وی در ضمن سروده خود آورده است:

ولا نبالي في الوصي من غضب

وإنما الأنصار جدد لا لعب

(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۵)

۷. عمرو بن عاص: وی در نامه خود خطاب به معاویه نوشته است:

واعانتی إياك على الباطل، واختراط السيف على وجه عليّ و هو أخور رسول الله ﷺ و

وصيه و وارثه... (خوارزمی، مناقب، ص ۱۹۹).

۸. عبدالله بن بدیل بن ورقاء: وی در واقعه جمل در سپاه علی عليه السلام قرار داشته و سروده

است:

يا قوم للخطة العظمى التي حدثت

حرب الوصي و ما للحرب من آسى

(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۶)

۹. زحر بن قیس جعفی: وی در ضمن سروده خود آورده است:

من زانه الله و سماه الوصي

إن الولي حافظ ظهر الولي

(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۷)

۱۰. زفر بن یزید بن حذیفة الأسدی: وی سروده است:

فحوظوا علیاً و انصروه فإنه

وصی و فی الاسلام اول اول

(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۳، ص ۲۳۱)

۱۱. ابوذر غفاری: وی روزی جلو مسجد پیامبر ﷺ خطبه خواند، و در ضمن سخنان خود

فرمود:

و علی بن ابی طالب ﷺ وصی محمد ﷺ و وارث علمه... (احمد ابن اسحاق: ج ۲، ص.

۱۷۱).

۱۲. مالک اشتر نخعی: وی جزء صحابه است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۲۱۲) و هنگام

بیعت با امیرالمؤمنین ﷺ گفته است:

... ایها الناس هذا وصی الأوصیاء و وارث علم الأنبیاء... (احمد ابن اسحاق: ج ۲، ص.

۱۷۹).

۱۳. عمرو بن حمق خزاعی: وی جزء صحابه است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۱۴) و در

هنگام حرکت سپاه امیرالمؤمنین ﷺ به طرف صفین برای دفع شر معاویه خطاب به آن

حضرت گفته است:

یا امیرالمؤمنین إني ما أجتك ولا بايعتك على قرابة بيني وبينك ولا إرادة مال

تؤتيني... و لكنني أجتك بخصال خمس: إنك ابن عم رسول الله ﷺ و وصيه... (ابن ابی

الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۱۸۱).

۱۴. فضل بن عباس: وی جزء صحابه است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۸۷) و در شعر

خود که آن را در پاسخ به ولید بن عقبه سروده گفته است:

ألا إن خير الناس بعد محمد

وصی النبى المصطفى عند ذی الذکر

(طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۴۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۱۸۹؛ زبیر بن بکار، الموفقیات، ص ۵۷۵؛

ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۱۶؛ ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۸۰۵)

و گفته است:

وصی رسول الله من دون أهله

و فارسه إن قیل هل من منازل

(ابن مزاحم، وقعه صفین، ص ۴۱۶)

۱۵. اشعث بن قیس کندی: وی از صحابه است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۳۹) و در پاسخ به نامه علی علیه السلام گفته است:

أَتَانَا الرَّسُولَ رَسُولَ عَلِيٍّ

فَسَرَّ بِمَقْدَمِهِ الْمَسْـلُومُونَ

رَسُولَ الْوَصِيِّ وَصِيَّ النَّبِيِّ

لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ فِي الْمُؤْمِنِينَ

(ابن مزاحم، وقعه صفین، ۲۳-۲۴؛ ابن أعمش، الفتوح، ج ۲، ص ۳۵۵)

۱۶. حجر بن عدی کندی: وی جزء صحابه (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۲) و درباره علی علیه السلام گفته است:

يَا رَبَّنَا سَلِّمْ لَنَا عَلِيًّا

سَلِّمْ لَنَا الْمَهْذَبَ النَّقِيًّا

فَإِنَّهُ كَانَ لَنَا وَلِيًّا

ثُمَّ ارْتَضَاهُ بَعْدَهُ وَصِيًّا

(نصرین مزاحم، وقعه صفین، ص ۳۶۵)

۱۷. ابوالأسود دئلی: وی جزء صحابه (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۰۸) و درباره علی علیه السلام

سروده است:

أَحَبُّ مُحَمَّدًا حَبِّئًا شَدِيدًا

و عَبَّاسًا وَ حَمَزَةَ وَ الْوَصِيَّا

(میرد، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۱۵۱؛ ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۲، ص ۴۹۸)

۱۸. محمد بن ابوبکر: ابن حجر او را در شمار صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده است (۱۴۱۵ق،

ج ۶، ص ۱۹۳). وی در نامه خود به معاویه او را مورد نکوهش قرار داد و نوشت:

... فكيف - يالك الويل - تعدل نفسك بعلي، و هو وارث رسول الله و وصيه... (نصرین

مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۱۰۸؛ مسعودی، ۱۴۰۴ق،

ج ۳، ص ۱۱؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۱۸۸).

**وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات امامان عترت**

شماری از امامان اهل بیت علیهم السلام در سخنان خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی

پیامبر ﷺ دانسته‌اند.

۱. امام علی علیه السلام: چنان که پیشتر گذشت، ایشان هم روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت ایشان را به عنوان وصی خود معرفی کرده‌اند و هم خود ایشان سخنانی بیان کرده و خود را وصی پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. از جمله فرموده‌اند:

... أنا أخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و وارث علمه... و أنا سید الوصین... (خوارزمی، مناقب، ص. ۲۲۲).

... أنا خاتم الوصیین (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص. ۲۸۷).

... أنا وصی الأوصیا... (ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص. ۵۸۶).

۲. حسن بن علی علیه السلام: ایشان در خطبه‌ای که پس از شهادت پدر بزرگوارشان ایراد نمود، خود را معرفی کرده و فرمود:

... أنا ابن الوصی... (حاکم نیشابوری، ۱۴۳۵ق، ج ۵، ص. ۱۷۲؛ هیشمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص. ۱۴۶)؛  
من فرزند وصی پیامبرم.

۳. حسین بن علی علیه السلام: حضرت در روز عاشورا خطاب به سپاه یزید فرمود:

... ألسنت ابن بنت نبیکم و ابن وصیه... (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص. ۳۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص. ۵۲).

۴. امام صادق علیه السلام: ایشان هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

... أنت سید الأوصیا و امام الأتقیاء... (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۳، ص. ۲۱۰).

و هم خود ایشان در ضمن سخنانی فرموده‌اند:

... و محمداً خاتم النبیین و علیاً سید الوصیین... (ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص. ۸۵۴).

اکنون با توجه به آنچه در صفحات گذشته بیان شد که چهار نفر از امامان معصوم از علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرده‌اند و یازده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است. و هجده نفر دیگر از صحابه در اشعار و سخنان خود از علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرده‌اند.

تردیدی باقی نمی‌ماند که اخبار و روایات وارد شده در باب وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها

متواتر است، بلکه در درجات بالایی از تواتر قرار دارد.

### نتیجه‌گیری

آنچه از مباحث گذشته حاصل می‌شود آن است که تعیین وصی توسط پیامبران الهی آن هم به دستور خداوند، برای استمرار راه پیامبران و تدبیر امور پیروان‌شان، برنامه‌ای مستمر بوده که همه پیامبران الهی از آن پیروی نموده و هریک از آنان برای خود وصی تعیین کرده‌اند و طبیعی است که رسول گرامی اسلام ﷺ نیز از این سنت الهی پیروی نموده و هماهنگ با پیامبران گذشته برای ادامه راه و تدبیر امور امت خود، برای خود وصی تعیین کرده باشد، چنان‌که روایات متواتر پیامبر ﷺ مندرج در منابع معتبر روایی فریقین نیز گویای این حقیقت است.

و انکار وصایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام توسط مخالفان شیعه امامیه، اقدامی بدون دلیل و در تعارض با روایات متواتر پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام و اخبار متواتر صحابه بوده و فاقد اعتبار است. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان معصوم اوصیاء الهی پیامبر اسلام‌اند.

### منابع

- ابن ابی الحدید، فخرالدین ابو حامد. (۱۳۷۸ق). شرح نهج البلاغه. بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیه.
- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۷۱ق). الجرح والتعديل. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. ریاض: مکتبه نزار مصطفی.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم. (۱۳۸۶ق). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ابن بکار، زبیر. (۱۴۱۶ق). اخبار الموقیات. بیروت: عالم‌الکتاب.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۴۱۲ق). المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۴۱۸ق). تذکره الخواص. قم: منشورات الشریف الرضی.
- ابن حبان، محمد. (۱۳۹۳ق). کتاب الثقات. حیدرآباد: مؤسسه الکتب الثقافه.

- ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد. (١٤٥٣ق). فضائل الصحابة. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد. (١٤١٦ق). مسند. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن سعد، محمد. (١٤١٥ق). طبقات الكبرى. بيروت: دارالكتب العلمية.
- ابن سعد، محمد. (بى تا). طبقات الكبرى. بيروت: دار صادر.
- ابن شاهين، عمر. (١٤٥٤ق). تاريخ اسماء الثقات. تونس: دارالسلفيه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على. (١٣٧٩ق). مناقب آل ابي طالب عليه السلام. قم: نشر علامه.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله. (١٤١٢ق). استيعاب. بيروت: دارالجيل.
- ابن عساکر، على بن الحسن. (١٤١٥ق). تاريخ مدينة دمشق. بيروت: دارالفكر.
- ابن عطيه، عبدالحق. (١٤٢٢ق). المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز. بيروت: دارالكتب العلمية.
- ابن فارس، ابوالحسين احمد. (١٤٥٤ق). معجم مقاييس اللغة. قم: مكتبة الأعلام الاسلامى.
- ابن قتيبه، ابومحمد عبدالله. (١٩٦٩م). المعارف. قاهره: دارالمعارف.
- ابن كثير، إسماعيل بن عمر. (١٤٥٧ق). البداية والنهاية. بيروت: دارالفكر.
- ابن ماجه، محمد بن يزيد. (بى تا). سنن. بى جا: دارالفكر.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. (١٤٥٥ق). لسان العرب. بى جا: نشر ادب الحوزه.
- ابوالفرج اصفهاني، على بن حسين. (بى تا). الأغانى. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ابوحيان، محمد بن يوسف. (١٤٢٥ق). بحر المحيط في التفسير. بيروت: دارالفكر.
- ابوداود، سليمان بن اشعث. (١٤٢٥ق). سنن. قاهره: دارالحديث.
- ابويعلى الموصلى، احمد بن على. (١٤٥٤ق). مسند. دمشق: دارالمأمون للتراث.
- ايجى، قاضى عزالدين. (١٤١٧ق). المواقف. بيروت: دارالجيل.
- بخارى، محمد بن اسماعيل. (١٤١٥ق). صحيح. تحقيق: وزارت اوقاف مصر. قاهره: بى نا.
- بزار، احمد بن عمرو. (٢٥٩م). مسند البزار. مدينه منوره: مكتبة العلوم والحكم.
- بغدادى، على بن محمد. (١٤١٥ق). لباب التأويل. بيروت: دارالكتب العلمية.
- بغوى، عبدالله بن محمد. (١٤٢١ق). معجم الصحابة. الكويت: مكتبة دارالبيان.
- ترمذى، محمد بن عيسى. (١٤٥٣ق). سنن. بيروت: دارالفكر.
- ثعلبى، احمد بن محمد. (١٤٢٢ق). الكشف والبيان. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد. (١٣٩٥ق). الغارات. تهران: انجمن آثار ملي.
- جوهرى، ابونصر اسماعيل بن حماد. (١٤٥٧ق). صحاح. بيروت: دارالعلم لملايين.

- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. (۱۴۱۱ق). *المستدرک علی الصحیحین*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. (۱۴۳۵ق). *المستدرک علی الصحیحین*. بیروت: دارالتأصیل.
- حسکانی، عبدالله بن عبدالله. (۱۴۱۱ق). *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خطیب بغدادی، ابوبکر علی بن ثابت. (۱۴۱۷ق). *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خطیب تبریزی، یحیی بن علی. (بی تا). *الإکمال فی أسماء الرجال*. بی جا: مؤسسه أهل البيت علیهم السلام.
- خوارزمی، موفق بن احمد. (۱۴۱۴ق). *مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ذهبی، محمد بن أحمد. (۱۴۰۷ق). *تاریخ الاسلام*. بیروت: دارالکتب العربی.
- ذهبی، محمد بن أحمد. (۱۴۱۳ق). *سیر اعلام النبلاء*. بیروت: مؤسسه الرسالة.
- ذهبی، محمد بن أحمد. (بی تا). *میزان الاعتدال*. بیروت: دارالمعرفة.
- زبیدی، مرتضی. (۱۴۱۴ق). *تاج العروس*. بیروت: دارالفکر.
- زرنندی حنفی، محمد. (۱۳۷۷ق). *نظم درر السمطین*. بی جا: بی نا.
- سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۴۱۶ق). *بحر العلوم*. بیروت: دارالفکر.
- شافعی، محمد ادريس. (۱۴۰۳ق). *دیوان شافعی*. بیروت: بی نا.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. (۱۴۰۵ق). *معجم کبیر*. بی جا: دار احیاء التراث العربی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. (۱۴۱۵ق). *معجم اوسط*. بی جا: دارالحرمین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (بی تا). *تهذیب الآثار*. قاهره: مطبعة المدنی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق). *تاریخ طبری*. بیروت: دارالتراث.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۳ق). *تاریخ طبری*. بیروت: مؤسسه علمی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
- طریحی، فخر الدین بن محمد علی. (۱۳۶۲). *مجمع البحرین*. تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عجلی، قاسم بن عیسی. (۱۴۰۵ق). *معرفة الثقات*. المدینة المنوره: مكتبة الدار.

- عسقلاني، احمد بن علي. (١٤٠٤ق). *تهذيب التهذيب*. بيروت: دارالفكر.
- عسقلاني، احمد بن علي. (١٤١٥ق). *الإصابة*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- عسقلاني، احمد بن علي. (١٤١٥ق). *تقريب التهذيب*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- عسقلاني، احمد بن علي. (بي تا). *فتح الباري*. بيروت: دارالمعرفة.
- عسكري، سيدمرتضى. (١٤١٢ق). *معالم المدرستين*. تهران: مؤسسة البعثة.
- عيني، محمود بن احمد. (بي تا). *عمدة القاري*. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- فخر رازى، محمد بن عمر. (١٤٢٥ق). *مفاتيح الغيب*. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- فرات كوفى، ابراهيم. (١٤١٥ق). *تفسير فرات*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- فسوى، يعقوب بن سفيان. (١٤٠١ق). *المعرفة والتاريخ*. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- قرطبى، ابو عبدالله محمد بن احمد. (١٣٨٤ق). *الجامع لأحكام القرآن*. قاهره: دارالكتب المصرية.
- قمى، على بن ابراهيم. (١٣٦٣). *تفسير قمى*. قم: دارالكتاب.
- كلينى، محمد بن يعقوب. (١٤٠٧ق). *الكافى*. تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- گنجى، محمد بن يوسف. (١٣٦٢). *كفاية الطالب*. تهران: دار احياء ثراث اهل البيت.
- مبرد. محمد بن يزيد. (١٤١٧ق). *الكامل فى اللغة والأدب*. قاهره: دارالفكر العربى.
- متقى هندی، علاء الدين على بن حسام الدين. (١٤٠٩ق). *كنز العمال*. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- مزى، يوسف بن عبدالرحمن. (١٤١٣ق). *تهذيب الكمال*. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- مسعودى، على بن حسين. (١٤٠٤ق). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. قم: دارالهجره.
- مسعودى، على بن حسين. (١٤٢٣ق). *اثبات الوصية*. قم: انتشارات انصاريان.
- مكارم شيرازى، ناصر. (١٣٧١). *تفسير نمونه*. تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- مناوى، عبدالرؤوف. (١٤١٥ق). *فيض القدير*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- منقرى، نصر بن مزاحم. (١٣٨٢ق). *وقعة صفين*. قاهره: مؤسسة العربية الحديثه.
- نيشابورى، مسلم بن حجاج. (بي تا). *صحيح*. بيروت: دارالفكر.
- هيثمى، نورالدين. (١٤٠٨ق). *مجمع الزوائد*. بيروت: دارالكتب العلمية.
- يعقوبى، احمد ابن اسحاق. (بي تا). *تاريخ يعقوبى*. بيروت: دار صادر.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## “Foresight of the New Islamic Civilization with a Discourse-Oriented Approach and Its Obstacles

Dr. Yadollah Chopani <sup>1</sup>

### Abstract

The Islamic civilization, unlike other civilizations, was established as a solid, forward-looking, and expansive civilization based on the true charter of Islam and the governance model of the Infallibles (peace be upon them). It later became a model and a guiding framework for subsequent Islamic governments. According to divine tradition and Islamic beliefs, especially in Shi'ism, the golden chain of caliphate will eventually reach the great ruler of Islamic civilization, Mahdi al-Maw'ood (may God hasten his reappearance), as the complement and the final heir from the family of the Infallibles. Achieving this distinguished and global status requires groundwork based on Islamic awakening and the harmonization of the discourse among scholars, leaders, and politicians of Islamic societies, which is an undeniable necessity. It is evident that the monumental phenomenon of the Islamic Revolution and its all-encompassing discourse have clearly outlined, paved, and optimistically mapped this path. This article aims, through a descriptive-analytical method and using library research, to explore the subject of purposeful consensus and unity-driven discourse formation in the Islamic world, which is now considered the most primary and obvious issue for the Muslim world. It seeks to answer the question of how the experienced discourse of the Islamic Revolution and the positions of the two leaders of the Revolution can contribute to the process of consolidating and analyzing the diverse and varied thoughts of political rulers and religious leaders of Muslim countries in the region, leading to a unified discourse and ultimately laying the foundation for the governance of the new Islamic civilization, while isolating the unipolar of global arrogance. Additionally, it examines how the obstacles to this transformation and forward movement should be identified, recognized, and ultimately diagnosed and remedied.

**Keywords:** Imam Mahdi (may God hasten his reappearance), new Islamic civilization, discourse of the Islamic Revolution, regional discourse formation.

---

1. Faculty member, Department of Islamic teachings, Payame Noor University, Sarpol-Zahab, Iran(y\_chopani0124@yahoo.com)